

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه بحث گذشته

بر حسب آنچه که ملاحظه فرمودید؛ روایات، ظهور در وجوب شرعی مولوی نفسی تعلم دارد. روایات متعدد بود که در میان آنها دو روایت را بیان کردیم که هر دو ظهور روشنی در وجوب شرعی نفسی داشت، که تعلم بر انسان واجب است، اعم از اینکه این تعلم، اجتهادی باشد، یا این تعلم، تعلم تقلیدی باشد.

و بیان کردیم که از آیات شریفه، گرچه وجوب تعلم استفاده شد، اما ما نتوانستیم یک وجوب شرعی را استفاده کنیم. در آیه «فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»، خود این قید «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» قرینه است بر اینکه این وجوب سؤال، و وجوب تعلم، یک وجوب ارشادی است نه یک وجوب مولوی.

همچنین از آیه نفر، استفاده کردیم و گفتیم که خود کلمه «لِيُنْذِرُوا» در «لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»، اولاً توجه دارید در این آیه جمله «لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ»، غایت برای آیه است، یعنی عده‌ای بروند به مدینه و تفقه پیدا کنند، و انذار کنند.

اگر وجوب تفقه، یک وجوب نفسی مولوی بود، اصلاً آیه می‌فرمود یک عده‌ای یا همه، باید تفقه در دین کنند، لازم نبود که بلافاصله بگویند «لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ». این «لِيُنْذِرُوا» به نظر ما یک قرینه روشن است بر اینکه این وجوب تفقه، یک وجوب مولوی نیست، بلکه وجوب ارشادی است.

فرق بین واجب مولوی و ارشادی

حالا در اینجا از روایات، وجوب شرعی مولوی نفسی استفاده شد، از آیات وجوب شرعی ارشادی استفاده شد.

واجب شرعی را تقسیم می‌کنند، به واجب مولوی و واجب ارشادی.

واجب مولوی؛ آن واجبی است که بر امتثال و موافقتش ثواب، و بر مخالفتش عقاب مترتب است.

اما در واجب ارشادی، مسئله ثواب و عقاب مطرح نیست.

مثلاً در روایات، شارع امر می‌کند به اینکه، نماز باید در لباس ما لا یؤکل لحمه نباشد. این ارشاد به این است که اگر نماز در

چنین لباسی واقع شد، این نماز باطل است. اما بر مخالفت با این امر، و مخالفت با این دستور مولا، ثواب و عقاب مترتب نیست.

در فرق بین واجب مولوی و ارشادی، غالباً این فرق را بیان می‌کنند که واجب مولوی آن واجبی است که در مخالفت و موافقتش ثواب و عقاب مطرح است، اما در ارشادی مخالفت و موافقتش، ثواب و عقاب مطرح نیست.

یک بیان دقیق‌تر در فرق بین واجب مولوی و ارشادی وجود دارد و آن اینکه در واجب مولوی؛ جنبه مولویت آن مولا مدّ نظر است. یعنی مولا می‌گوید، چون من مولای شما هستم چون من دستور می‌دهم، باید این دستور را اطاعت کنید.

اما در واجب ارشادی؛ آن جنبه مولویت مولا، مدّ نظر نیست، مولا ارشاد می‌کند.

مثال معروف امر ارشادی؛ «أطیعوا الله» است. مولا نمی‌گوید چون من مولا هستم، می‌گویم «أطیعوا الله»، اگر این را بخواهد بگوید، دور لازم می‌آید. لکن ارشاد می‌کند به اینکه اطاعت لازم است. بر موافقت «أطیعوا الله»، ثواب و عقاب نیست. شما اگر الان نماز خواندید، اینجا نمی‌گوید که اینجا دوتا ثواب به شما داده شود، یک ثواب برای اینکه امری (صلّ) را امتثال کرده‌اید؛ ثواب دوم برای اینکه «أطیعوا الله»، را امتثال کرده‌اید.

مجموعاً از آیات و روایات چه استفاده می‌شود؟

حالا بحث ما در اینجا این است که ما از روایات، یک وجوب شرعی مولوی نفسی را استفاده کردیم. از این دوتا آیه، استفاده کردیم که وجوب تعلم و تفقه در دین، یک وجوب ارشادی است. حالا مجموعاً چه نتیجه‌ای اینجا می‌گیریم؟ آیا می‌توان گفت که وجوب تعلم و تفقه، یک وجوب نفسی مولوی است؟ چنانکه از کلام مرحوم آخوند و از کلام مرحوم شیخ چنین چیزی استفاده می‌شود؟

در آن حدیث معروفی که فرمودند، در روز قیامت از عبد سؤال می‌شود که چرا این تکلیف را انجام ندادی؟ می‌گوید من نمی‌دانستم. بعد سؤال می‌شود، که چرا یاد نگرفتی؟ مرحوم آخوند و مرحوم شیخ فرمودند، که این «هَلَّا تَعْلَمْتَ»، ظهور در این دارد که مؤاخذه بر ترک تعلم است.

قبل از اینها مرحوم مقدس اردبیلی و جماعتی از فقهاء، این نظریه را داشتند، که تفقه و تعلم، یک وجوب شرعی نفسی مولوی دارد، بر هر کسی تفقه واجب است، منتها این اعم از اجتهاد و تقلید است، اینها فتوایشان بر این است، و این روایات، مؤید نظریه اینها است.

اما این آیاتی که بیان شد، خصوصاً آیه اولی، که در آن ارشادی بودن بنحو خیلی واضح است، زیرا قید «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» یک قرینه است بر اینکه من جنبه مولویت را مدّ نظر ندارم، فقط آنهایی که نمی‌دانند، بر آنها واجب است که تفقه و تعلم در دین کنند، آن وقت واجب دخالت دارد.

دیگر در ارشاد بحث نمی‌شود، که متعلق ارشاد (مرشد الیه) چیست؟ مرشد الیه، هر چه می‌خواهد باشد، ارشاد تابع همان است، لذا گاه مرشد الیه، لزومی است، گاه مرشد الیه غیر لزومی است، این «أطیعوا الله»، ارشاد به حکم عقل است، هم در آن مورد لزومی، هم در آن مورد غیر لزومی.

آیا ظهور آیات در مدلولش اقوی است یا روایات؟

در مرحله اولی به ذهن می‌رسد، که بین این روایات و آیات تعارض وجود دارد. وقتی یک چنین تعارض ظاهری به وجود آمد، ما باید ببینیم که آیا ظهور روایات، در مدلولش اقوی است، یا اینکه ظهور آیات در مدلولش اقوی است؟

جواب:

وقتی دقت می‌کنیم، ظهور آیات در مدلولش، اقوی از ظهور روایات، در مدلولش است، یعنی این وجوب تعلم و تفقه یک وجوب نفسی مولوی نیست، یک وجوب ارشادی است.

این آیات ظهورش در این معنا اقوی از روایات است، و این دیگر بستگی دارد، به استظهار خود شما که از آیات و روایات می‌کنید. ما اولاً می‌توانیم بگوئیم که این روایات با این آیات که قید «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» را دارد؛ این قید «لا تعلمون» یک قرینه لبی و عقلی است، و این قرینه لبی و عقلی را باید ما در روایات هم بیاوریم، یعنی طلب علم، واجب است، اگر نمی‌دانند. اگر بدانند، دیگر معنا ندارد، که برود یاد بگیرد.

این قرینه «إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» یک قید عقلی و لبی است، حالا شارع در این آیه شریفه این قید را آورده است، اگر از اول نمی‌آورد، ما این قید را نمی‌فهمیدیم، گاهی اوقات، قید لبی عقلی، یک قیود واضح است، اگر شارع هم نمی‌گفت؛ ما می‌فهمیدیم، که وجوب سؤال، در جایی است که انسان جاهل باشد، اما در جایی که عالم است، سؤال معنا ندارد. از این چه می‌خواهیم استفاده کنیم؟

می‌خواهیم استفاده کنیم که همین قید در روایات هم باید آورده شود، «تفقه فی دین الله»، یعنی اگر نمی‌دانید، تفقه کنید. پس معلوم می‌شود که این قید، در روایات مطرح است و ما آمدم گفتیم که از این قید، ارشادی بودن را استفاده کنیم، این قید یک قیدی نیست که از آن، مولویت استفاده شود.

این یک نکته، که در تعارض ظاهری بین آیات و روایات، آیات ظهورش اقوی است.

مرحوم علامه طباطبائی در ذیل این آیه فرموده است، که تردیدی نیست که آیه دلالت دارد، بر یک حکم ارشادی عقلانی یعنی آیه، ارشاد می‌کند به یک حکم عقلانی، یعنی همان‌طور که ارشاد به حکم عقل است، ارشاد الی حکم عقلاء هم است.

اشکال در وجوب مولوی و نفسی تفقه

نکته دوم: اگر وجوب تفقه و تعلم یک وجوب مولوی شرعی نفسی بود، سؤال این است که در زمان حضرت ائمه (علیهم السلام) همه به دنبال تفقه نمی‌رفتند، از طرفی هیچ قرینه بر آن نداریم، که ائمه (ع) اینها را تارک یک واجب تلقی کرده باشد، اگر وجوب تعلم و تفقه شرعی مولوی بود، باید ائمه برای همه بیان می‌کردند و می‌فرمودند که اگر کسی تعلم و تفقه را ترک کند، ترک واجب کرده است، در حالی که این را فرموده است، بلکه به نحو کلی فرموده که اگر کسی این را ترک کند می‌شود کالاعرابی.

به بیان روشن‌تر؛ سیره متشرعه در زمان ائمه بر این نبوده که همه مردم تفقه پیدا کنند، عده‌ای تفقه پیدا می‌کردند، اما عده دیگر تفقه در دین پیدا نمی‌کردند و آنها مورد نهی ائمه قرا نگرفته‌اند و این قرینه است بر اینکه وجوب تعلم و تفقه، وجوب شرعی نفسی و مولوی نیست.

اشکال در ارشادي بودن وجوب تفقه

در احکام ارشادیه، خطا راه ندارد. اگر بگوئیم که این حکم، ارشاد به این عمل است، یا ارشاد به یک حکم عقلاء است، یا ارشاد به عقل است، حالا این ارشاد است، و حکم ارشادي در آن خطا راه ندارد، از طرفي اگر ما بخواهیم بگوئیم که وجوب تفقه، یک حکم ارشادي است و گفتیم تفقه، قدر جامع بین اجتهاد و تقلید است، و در اجتهاد و تقلید خطا راه دارد، چطور ما این حکم را حکم ارشادي قرار می‌دهیم؟ در حالی که در اجتهاد و تقلید خطا راه دارد؟ این اشکال را دقت بفمائید، جوابش را فردا عرض می‌کنیم.

و صلّی الله علی محمد و آله الطاهرين